

جنگجویان صلیبی آکنده از بی صبری خطر جدی حمله نظامی به ایران

بقلم محسن مسرت در روزنامه آلمانی فرایتاگ- 12 ژانویه 2007
بفارسی از حمید بهشتی

<http://www.freitag.de/2007/02/07020301.php>

http://www.roozna.com/Negaresh_Site/Fullstory/?Id=29609

حمله اتمی به ایران؟ روزنامه انگلیسی ساندي تایمز که توسط یکی از مؤسسات انتشاراتی نیوکسرواتیو منتشر میگردد، جهانیان را بار دیگر با خبر وحشتزای طرح حمله نظامی اسرائیل به تأسیسات هسته ای نطنز و اصفهان و اراک با استفاده از بمب های اتمی با قدرت انفجار یک پانزدهم بمب اتمی هیروشیما مواجه ساخت. یکبار دیگر نیز پیش از این در ماه مارس سال 2005 این روزنامه از قصد ضربه اتمی اسرائیل به ایران گزارش کرده بود. اما علی رغم انکار این خبر از جانب اسرائیل نباید آنرا در حد تبلیغات آن کشور علیه ایران تلقی کرد. درست بعکس و نه تنها بخاطر گزارشاتی که از پروازهای تمرینی اسرائیل برای اینکار میرسند، باید بیم داشت، بلکه همچنین بدلیل تبلیغات جنگ روانی که به شدت در شرف وقوع است. علاوه بر آن قطعنامه تنبیهی سازمان ملل که در 26 دسامبر گذشته علیه ایران به تصویب رسید، این امکان را بوجود آورد که برای اولین بار با تکیه به سازمان ملل برنامه تشدید درگیری حساب شده با ایران به اجرا گذاشته شود.

اینرا باید پذیرفت که کار از گمانزنی فراتر رفته است و دولت بوش و سخت سران بیخردی که در پشت صحنه فعالیت می کنند، علی رغم گرداب سختی که آمریکائیان در عراق بدان گرفتارند و با وجود شکست جمهوریخواهان در انتخابات اخیر سنای آمریکا، هرگز قصد حمله به ایران را به کنار نهاده اند. در نظر آنها جمهوری اسلامی ایران بزرگترین مانع دست اندازی آمریکا به خاورمیانه و خاور نزدیک و منابع انرژی آن بوده و از تحکیم موقعیت همپیمان آمریکا در منطقه که اسرائیل باشد، جلوگیری می کند.

خبرنگار مشهور افشاگر، دانیل الزبرگ در نشر 13 دسامبر روزنامه آلمانی فرانکفورتر روندشاو گزارش کرد که جرج بوش و دیک شنی در خفا به فرماندهان نظامی خویش دستور داده اند طرح ضربات اتمی را برای حمله به تأسیسات هسته ای ایران آماده ساخته و نیز طرح هائی برای تهاجم غیراتمی به تأسیسات روزمینی و مراکز نظامی ایران بریزند. به گفته الزبرگ بسیاری از افسران و مأمورین عالیرتبه آمریکا مطمئن هستند که پرزیدنت بوش پیش از پایان یافتن دوران ریاست جمهوری اش که 2 سال دیگر به آن باقی مانده است، قصد دارد حمله نظامی به ایران را تحقق بخشد. تصمیم او و معاون وی برای حمله به ایران را نباید کمتر از قصدی که پیش از حمله به عراق داشتند جدی گرفت. الزبرگ برای جلوگیری از بدترین گزینه ها و بخاطر نجات جان انسانها ارتشیان و دولتیان آمریکا را به شکستن سکوت خویش دعوت نموده و از آنها میخواهد از ارتکاب به خیانت نیز بیم بخود راه ندهند.

بنابراین آیا قرار است جنگ تازه ای در خاورمیانه و خاور نزدیک بپا شود؟ و آنها با بکار گیری بمب اتمی؟ آیا این پیام آوران بیقرار فاجعه: سیمور هرش، اسکات ریتر و دانیل الزبرگ زیاده گوئی نمی کنند؟ آیا شایسته نیست که اخطارهای اینان را با توجه به بن بست که آمریکائیان در عراق بدان دچار شده اند، زیاده روی پنداشت؟ بسیاری از قدرتمندان دول اروپائی که با انتخابات دموکراتیک بر سر کار آمده اند حاضر به پذیرش اینهمه بلاهت برای دولت حاکم بر رهبری جهان غرب نیستند. آغاز جنگ تازه ای در خاورمیانه و خاور نزدیک که بی سر و سامانی حاکم بر منطقه را چندین برابر

افزایش خواهد داد، بی شک با هیچ منطق انسانی نمی سازد. گذشته از اینکه چنین جنگی از هر لحاظ ظالمانه و غیرقانونی است.

اما در صورتیکه بر خلاف کلیه اصول منطقی، قویترین قوت جهان بخاطر تأمین حاکمیت خود تصمیم به آغاز جنگ بگیرد، آنگاه چه میتوان گفت؟ درست بخاطر اینکه منطق خردورانه و منطق زورمدار قابل انطباق نیستند، لازم دیده اند برای جنگ احتمالی با ایران آنچنان چارچوبی ایدئولوژیک بسازند که بی اعتمادی، احساسات و انگیزه های ریشه یافته در نفس اماره بر خردمندی چیره گردند و جای عدم مشروعیت آنرا پر کنند.

لذا در جستجوی شعار نیرومندی برای آغاز نمودن جنگ به عبارت "جنگ دموکراسی با فاشیسم اسلامی" رسیده اند و مراکز فکری (think tank) در واشنگتن و تل آویو آنرا بجای نزاع تمدنهای هانتینگتون در غالبی جدید و بگونه ای مزورانه ارائه نموده و از چندین سال پیش مطرح ساخته اند. در آلمان ژوزف یوفه در سرمقاله "فاشیسم اسلامی" در نشر 18 مارس 2004 هفته نامه دی تسایت گامهای نخست را در این راستا برداشت. آنگاه هنریک برودر آنرا گسترش داد. در همین ردیف است لئون دِ وینتر هلندی که به دایره مبلغین این شعار جنگ افروزانه تعلق دارد. آیان هرزی علی سومالیایی تبار نیز که به شهروندی کشور هلند در آمده و اخیراً هم به خدمت دایره فکری "آمریکن اینترپرایز اینستیتوت" در آمده است، هیچ فرصتی را نمی نهد که از طریق رسانه ها با مطرح نمودن چهره فاشیسم اسلامی، اسلام را شرارت بار و غیر انسانی جلوه گر سازد و تقصیر رنجی را که خود وی مجبور به تحمل آن بوده و علت ختنه شدن زنان آفریقایی را به اسلام مربوط سازد، حتا در مناطقی که اسلام در آنجاها ریشه ندوانده است.

اینها و شمار دیگری از خانمها و آقایان کم شهرت تر که یکدیگر را مجیزگوئی نیز می کنند، در رسانه های آمریکا به جنگ این کشور در افغانستان و عراق مشروعیت داده و جنگ اسرائیل در لبنان و فلسطین و اخیراً جنگ حبشه، متحد منطقه ای آمریکا با سومالی را نیز تأیید می کنند. و اکنون اینها خود را در خدمت توجیه هجوم به ایران نهاده اند.

هدف از ابداء عبارت "فاشیسم اسلامی" روشن است: القاء نمودن اینکه اسلام با دموکراسی همسازی نداشته ولی با فاشیسم می سازد و نتیجه آن اینکه همگی نظامات دموکراسی غرب که ریشه در سنن مسیحی- یهودی دارند، می بایست به خطر جهانشمول فاشیسم اسلامی پی برده و در نتیجه نباید آمریکا و اسرائیل را که در خط اول جبهه پیشگیری در مقابل این خطر می جنگند، تنها گذاشت. بلکه باید از آنها حمایت نمود، حتا اگر که آنها به استفاده از سلاح اتمی در این جنگ اقدام کنند. بهمین دلیل نیز برای ممالک غربی هیچ چیز مهمتر از انجام جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران نیست که پیشقراول فاشیسم اسلامی به حساب می رود.

هنریک برودر در کتاب پرفروش اخیرش که به موقع نیز برای تبلیغات جنگی انتشار یافته است، تحت عنوان: "هورا، ما تسلیم شدیم، از میل به سرخم کردن" به اروپائیان "از تسلیم شدن به ایلات مسلمان هشدار می دهد". وی از یک و نیم میلیارد مسلمان در سراسر جهان هیولایی ترسیم می کند که به مرض مزمن زودرنجی دچاراند و هر لحظه ممکن است به یک عکس العمل غیر قابل پیش بینی دست بزنند. وی با یک سؤال تلقین آمیز که، "راستی اگر ایران بمب اتمی خود را بر اسرائیل بیافکند، عواقب آن چه خواهد بود؟" بطور غیر مستقیم از پیشدستی در جنگ اتمی علیه ایران حمایت می کند. و تاریخ شناسی اسرائیلی موسوم به ینی موریس بر همین زخمه در روزنامه آلمانی دی ولت - 6 ژانویه 2007 نواخته و با علم کردن "هولوکاست دوم" مدعی شده است که رهبری اسلامی ایران قصد استفاده از بمب های اتمی علیه اسرائیل را دارد، در حالیکه ایران فاقد چنین تسلیحاتی است.

بطوریکه کنوت مینتین در مقاله ای در مجله علم و صلح - شماره اول 2007 به اثبات میرساند، هنریک برودر آخرین ترکشی است که تبلیغات بین المللی در این راستا رها نموده است. تبلیغات بین المللی همواره با یک الگوی مشترک عمل نموده و تحت عناوینی از قبیل "چگونه اروپا مرد"، "در حالیکه اروپا به خواب بود"، "خودکشی اروپا"، "آرو-عربیا افسانه نیست" و "خداحافظ اروپا" (1) در مطبوعات انگلیسی زبان، جهان غرب را تحریک می کنند که هجوم صلیبی را بیش از اینها معطل نگذارند. هدف آنها به پیروی از روش سالهای 30 قرن گذشته در مورد یهودیان، اکنون در مورد اسلام بطور عام و ایران بطور خاص اهریمنی جلوه گر نمودن آنهاست. و با نهب به جنگ که "غرب باید بیدار شود" قصد دارند آتش جنگ را در خاورمیانه و خاور نزدیک بر ضد دشمن اسلامی بیافروزند.

البته برای فراهم آوردن مقدمات جنگ روانی عوامفریبیهای وطنی بی تقصیر نیستند. رئیس جمهور ایران با حملات لفظی خویش به اسرائیل به دست سازمانهای تبلیغاتی و نفرت آفرینانی همچون هنریک برودر بهانه کافی میدهد. مسلماً احمدی نژاد اولین سیاستمدار خاور میانه و خاور نزدیک نیست که موجودیت اسرائیل را به زیر سؤال می برد. اینگونه تهدیدات که در سالهای 60 نیز از جانب جمال عبدالناصر، رئیس جمهور وقت مصر نیز اظهار میشد، غیر از بلوف زدن سیاسی چیزی نیست. نه مصر در آنزمان قادر بود و نه ایران امروز قادر است اسرائیل را نابود سازد. هر که چنین اهدافی را دنبال کند، با توجه به توان پیشدستی اسرائیل در وارد آوردن ضربه اتمی، اقدام به نابودی خویش نیز می کند. این را هم رهبری ایران میدانند و هم هر که به دو دو تا چهارتای منطق وحشت متقابل از ضربه هسته ای آگاه است. و البته هنریک برودر نیز که برایش گول زدن مردم اشکالی ندارد، بر این امر بخوبی واقف است. اگر تصمیم گیری تنها در دست سخت سران نئوکنسرواتو آمریکا و محافل اسرائیلی بود که به دور او یکدور لیبرمن نیمه فاشیست در کابینه اولمرت جمع اند - همان کسی که مسئول امور استراتژیک از جمله مربوط به ایران است - در اینصورت حتماً مجبور بودیم خودمان را برای جنگ وحشتزائی دیگر و لشکرکشی صلیبی جهانی یا دستکم برای هرج و مرج در منطقه آماده کنیم.

اگر وقایع اخیر را با دقت دنبال کنیم به استراتژی دو هدفه آمریکا پی خواهیم برد: از یک سو اهریمنی جلوه گر ساختن ایران در افکار عمومی جهان و از سوی دیگر تحریک پی در پی وی. با حمله نظامی به لبنان در تابستان گذشته سخت سران تل آویو و واشنگتن قصد داشتند ایران را از کوره به در کنند. اما دولت ایران به یمن واقع بینانی همچون رئیس جمهور اسبق ایران، رفسنجانی که در امور امنیتی هنوز دارای نفوذ کافیهست، به دام نیافتاد و به تحریکات مزبور بی محلی کرد. (فراپتاگ 2006/23)

صرفنظر از اینها - با تمام پافشاری و سر سختی که موجب جهت گیری اعضای شورای امنیت سازمان ملل به اتخاذ تصمیم مشترک علیه ایران گشت، جای شکی باقی نمی ماند که بوش و چنی مصمم اند ایران را به سوی اقداماتی فاجعه بار تحریک کنند که سرانجام آن قابل پیش بینی نیست. جز این نمی توان حاضر شدن آمریکا را به پذیرش کلیه شرایط روسیه در نرم کردن پیشهاد سه کشور اروپائی (آلمان و فرانسه و انگلستان) تعبیر نمود. بوش، چنی و رایس در حال حاضر در تبلیغات خود ایران را مقصر اصلی هرج و مرج عراق معرفی می کنند و به بهانه اثبات ادعای خود دست به دستگیری دیپلمات های ایرانی میزنند تا بدین ترتیب افکار عمومی را از یک سو از بن بست سیاست خود منحرف نمایند و از سوی دیگر حل هرج و مرج عراق را به لزوم جنگ علیه ایران گره زنند.

اما مسلماً هدف آمریکا از متفق نمودن اعضاء شورای امنیت به اخذ یک تصمیم مشترک، در این بود که ایران را بدین وسیله تحت فشار پی در پی قرار دهد و رهبری آن را مرتب تحقیر کرده، به اتخاذ تصمیماتی ناگهانی مانند مسدود نمودن تنگه هرمز و انسداد حمل نفت از طریق خلیج

فارس تحریک و مجبور نماید.

کاخ سفید در اواخر دسامبر 2006 بالاخره به حکم مطلوب خویش از جانب شورای امنیت نائل گشت، البته با یاری اروپا و بویژه بکمک آلمان. به همین جهت هم رفسنجانی و هم رئیس جمهور سابق اصلاح طلب ایران، خاتمی به احمدی نژاد کم تجربه تر مصرانه هشدار میدهند که خطرهای موجود را در مد نظر داشته و دست کم نگیرد و ایران را از کشیده شدن به جنگ بر حذر دارد. هیچ کس نمیداند که برنامه ریزان سیاست آمریکا و اسرائیل برای دستیابی به اهداف خویش چه اقدامات دیگری را در چنته دارند. امیدواری به اینست که رهبری ایران در آینده نیز به دام تحریکات و شگردهای طرف مقابل نیافتد، حتا اگر که آمریکا و اسرائیل به اقدامات نظامی رو کرده، ضربه نظامی به ایران وارد کنند، در اینصورت ایران باید خویشتن داری نموده به عملیات نظامی متقابل دست نزند وگرنه عواقب آن چه برای ایران و چه برای کل منطقه به مراتب فاجعه بارتر خواهد بود.

اما مسئولیت اروپا و آلمان در این میان چیست؟ آنگلا مرکل و وزیر امور خارجه اش اشتاین مایر با اقدام سه کشور اروپایی که به اخذ تصمیم سازمان ملل انجامید، درست همان کاری را کردند که واشنگتن از آلمان از اوائل سال 2005 به بعد انتظار آنرا داشت که عبارت بود از جاده صاف کردن برای اوجگیری مقابله آمریکا با ایران. آلمان این نقش را به بهترین وجه ایفا نمود. بعنوان نماینده اتحادیه اروپا خانم مرکل گویا هیچ کار مهمتری نداشت جز اینکه در اولین روزهای سال جاری مسیحي ابتدا به واشنگتن برود و پشتیبانی مصممانه خویش از بوش و چنی را به نمایش بگذارد. ظاهراً نه اشتاین مایر و نه مرکل هنوز ملتفت نشده اند که آنها با نقشی که در مسأله ایران ایفا کرده اند، برضد "احمدی نژا شرور" عمل نکرده اند، بلکه بر ضد منافع خود آلمان.

محسن مسرت استاد علوم سیاسی در دانشگاه شهر ازنابروک آلمان و کارشناس امور بین المللی، انرژی و خاورمیانه می باشد. آخرین تألیف وی "نظام سرمایه داری - عدم توازن قدرت - پایداری، دورنمایی از اصلاحات انقلابی" به زبان آلمانی است.

How Europe Died, While Europe Slept, Europe's Suicide (1)
Eurabia is no Fairylate, Goodbye Europe